

میتونم به محض اینکه
این عملیات تموم شد
اون و ببینم.

پوزخند

بانویی با پیراخی.

ادیتور: Mira
مترجم: Mehrnaz

Doctor Elise

~The Royal Lady with the Lamp~

Episode

57

کاری از
تیم: Miranka



چند تا نبرد مهم دیگه
مونده تا جنگ تموم بشه.
سه تا، حداقل.

ولی مطمئن نیستم همه
چی مثل گذشته اتفاق بیفته،
و هنوز خیلی چیزها هست
که نمیدونم.

قبلا، به شخصه به ارتش
ملحق نشدم. تنها کاری که
میکردم نگاه کردن به یادداشت
های جنگ اونم بخاطر
کریس بود.

مطمئن نیستم حال آقای
رن خوب باشه. امیدوارم
اتفاقی نیفتاده باشه.

اون و توی این
بیمارستان ندیدم. اگر
آسیبی دیده بود،
باید اینجا می بود

پس باید حالش
خوب باشه

وای... اگر برای
فرستادنش به بیمارستان
ما خیلی زخمی
بوده باشه،

یا اگر در جنگ
مرده باشه...

نه، اون باید حالش
خوب باشه.

اون برمیگرده
تا یادگار مادرم و
پس بده

نگران مادری

خیلی عجیبه. من و آقای
رن هیچ جور رابطه ای با هم
نداریم. پس چرا انقدر
نگرانشم؟

آه کشیدن

تَلَو تَلَو

برای چی آه
می کشی؟

....!

آقای رن؟





...بله.

ممنون که وقت
گذاشتید



همش به لطف اونه
که تونستیم بیمارستان
نظامی و ارتقا بدیم.

و مردم از اینکه اون اغلب
میاد تا همه چیز و چک
کنه شگفت زده شدن.



در طول جنگ دو سال
پیش هم همینطوری بود؟

احتمالا، درسته؟



ایزه...

چیزی باید بهت
بگم.

اون چیه؟

اون...

مردد



?

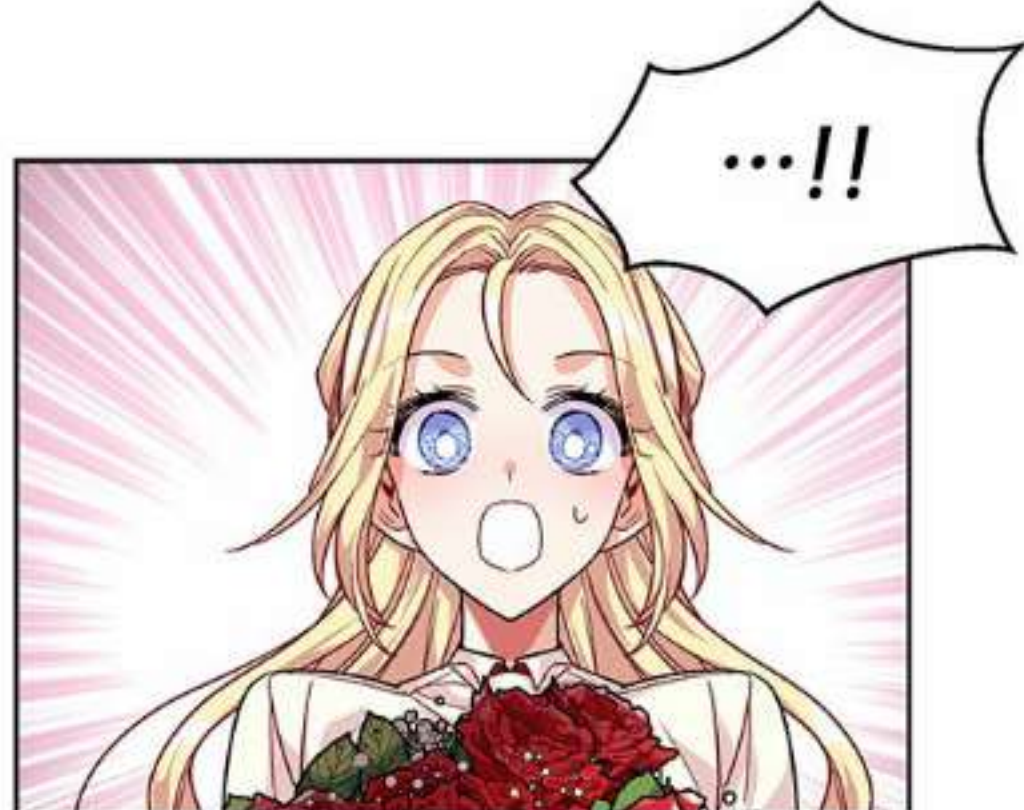


خوش خوش



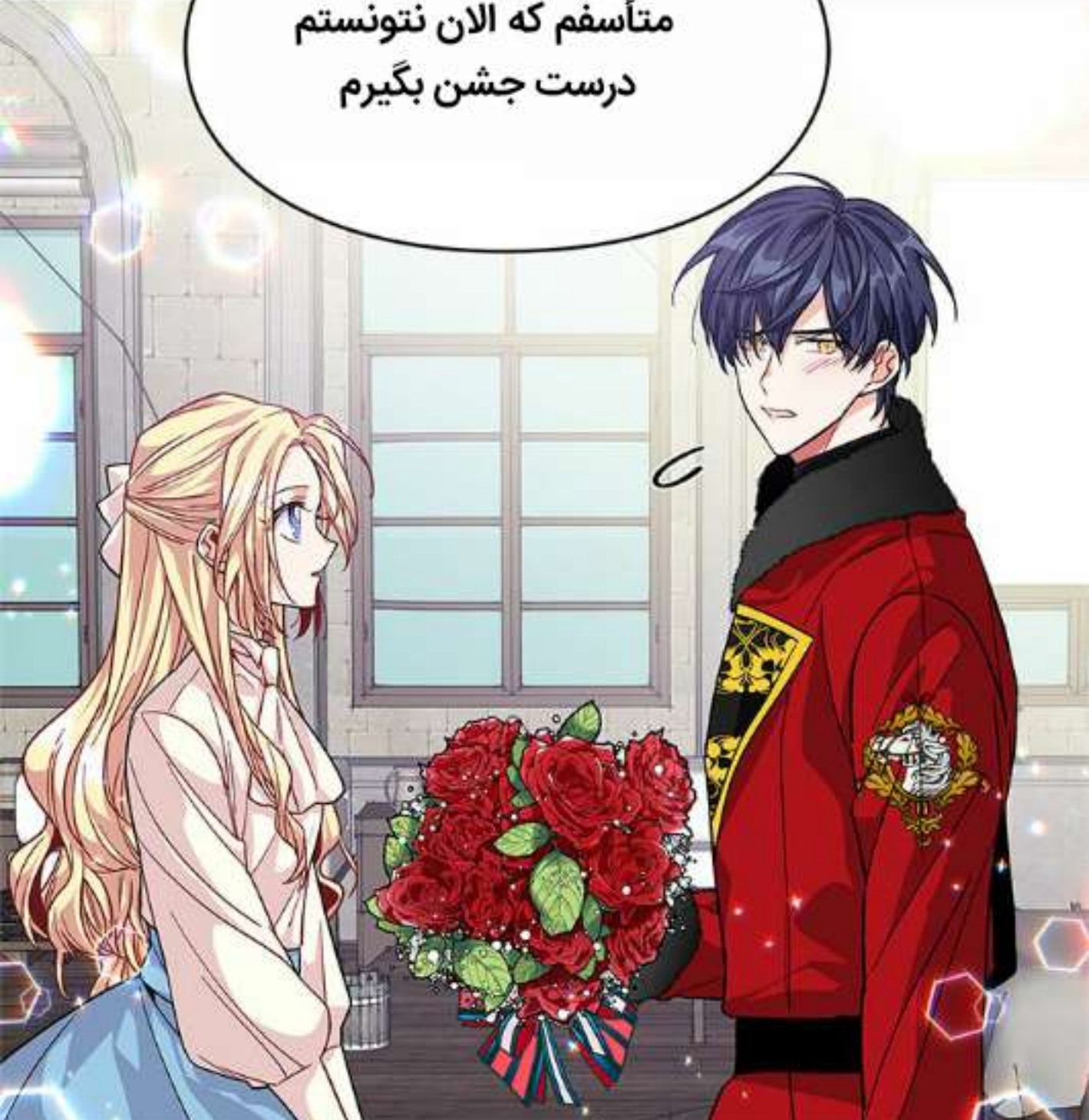
تولدت مبارک.





موقع جشن قبلی نتونستم
ازت محافظت کنم،
و این اولین تولدت ...

... به عنوان یک فرد بالغه.
متأسفم که الان نتونستم
درست جشن بگیرم



ولی قول میدم وقتی
خارج از جنگ بودیم این
کارو بکنم.



ن، نه.
ه، همینجوری خوبه.

از رزها خوشست
نمیاد-؟





ن، نه!
دوشون دارم!



این گل مورد علاقه...
ممنونم.



...



خیلی خب،
دیگه میرم.

آه...!
ب، بله!

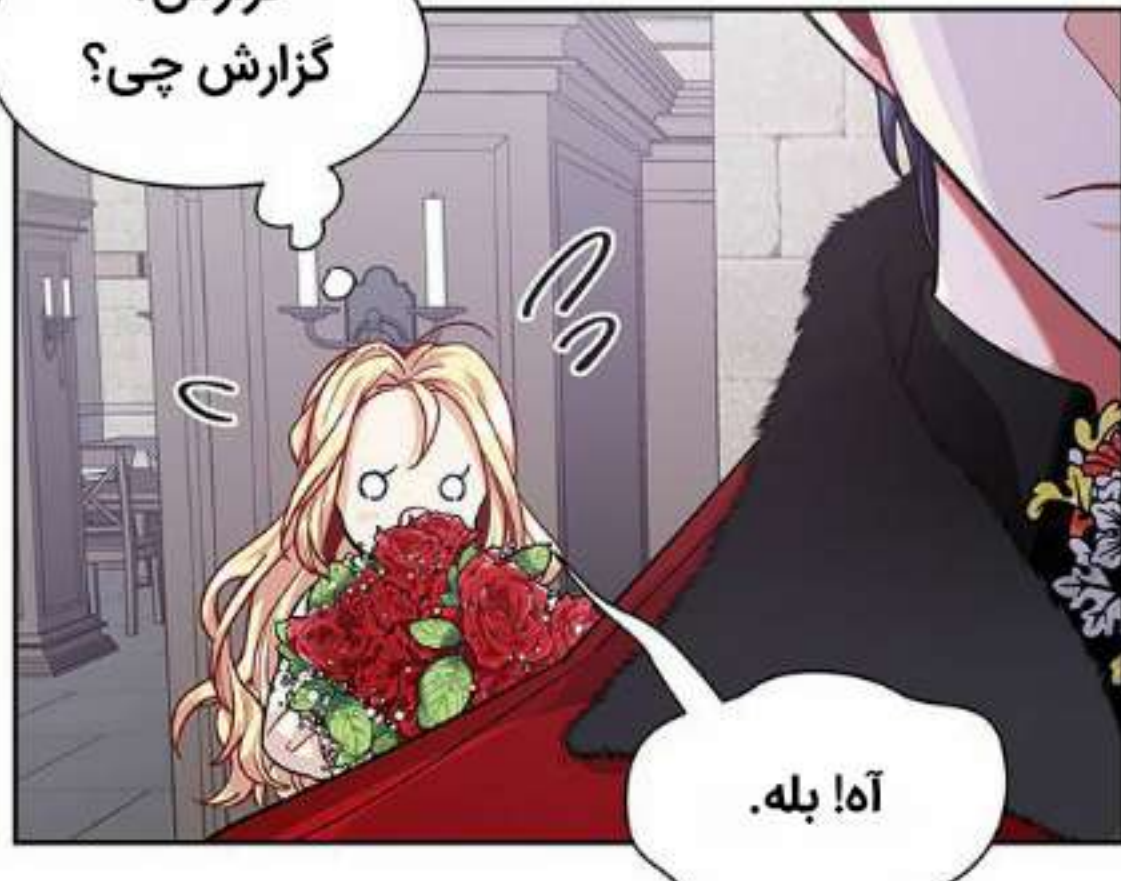
اوه، و الیزه...

...بیشتر به مرکز
فرماندهی بیا

و مطمئن شو
برای دادن گزارش به
دفترم بیای



گزارش؟
گزارش چی؟



آه! بله.

همچنین، فردا جلسه
مشورتی درباره‌ی حرکات
دشمن داریم. باید
شرکت کنی.

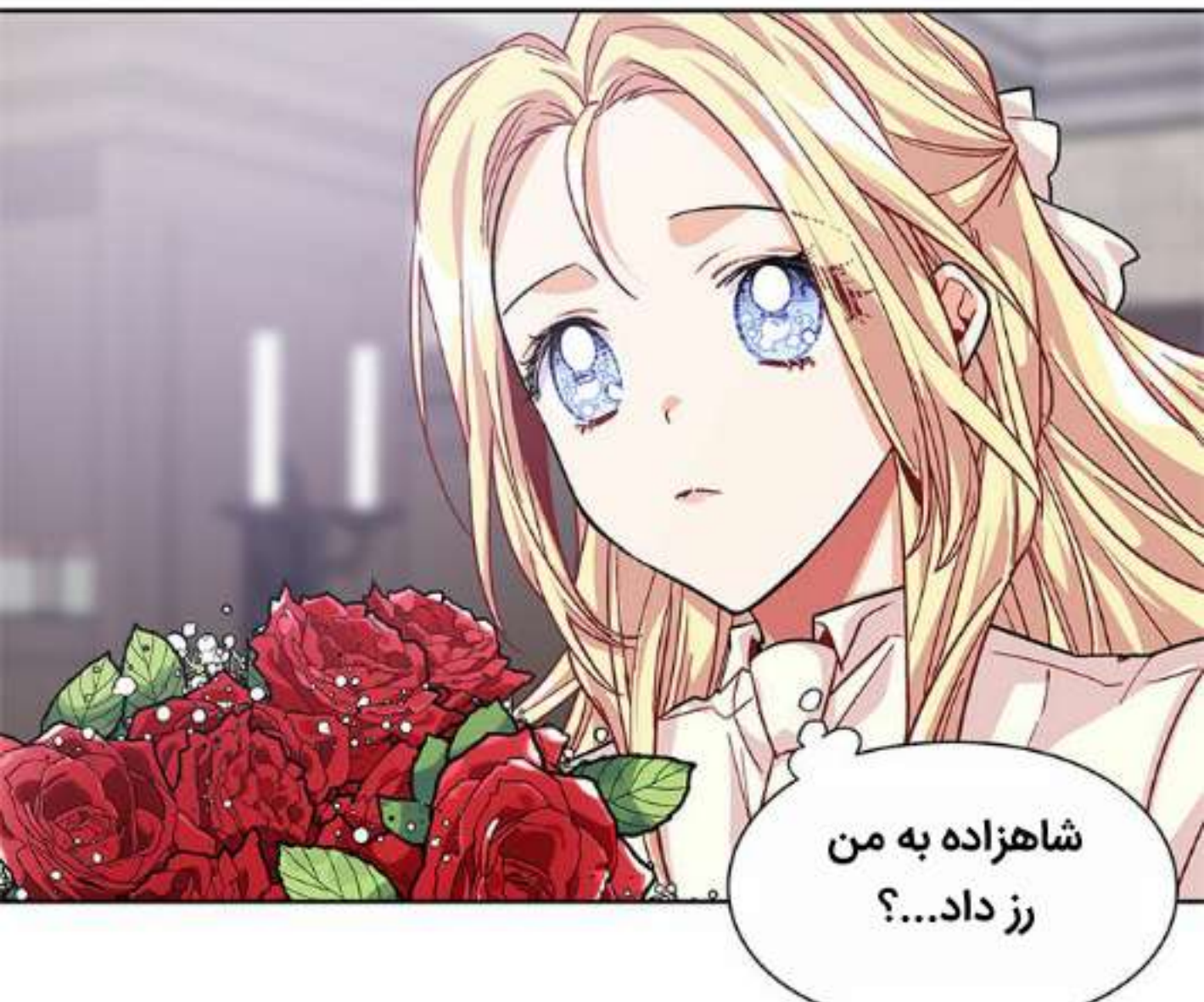


سرتکان داره

بله، فهمیدم.

پس، فردا میبیمت.





در زندگی گذشتم، با
اینکه ۹ سال زنش بودم،
هیچوقت بهم گل نداد...



و، هیچوقت چیزی
برای تولدم نداد.



واو



مادام الیزه، اونا
از طرف عالیجنابن؟!

اوه،
بانو چی.



جیغ

خیلی خوشگلن!
تصور اینکه تو زمستون بهتون
رز دادن، به این معنیه که
شاهزاده خیلی بهتون
اهمیت میدن

موندم کی مردی و
ملاقات میکنم که انقدر
بهم اهمیت بده.



ولی هر روز میاد
دیدنت، حتی اگر سرش
شلوغ باشه.

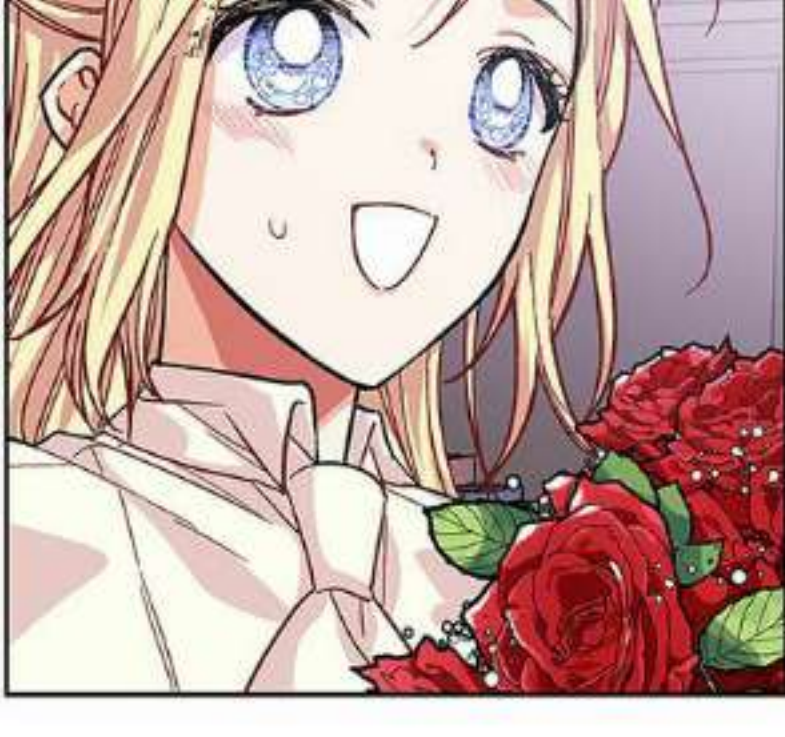
ا، اینطور نیست.

سرخ شمای

اوه، به هیچ وجه

اون میاد تا سربازا
رو ببینه. مطمئناً بخاطر
من نمیاد.



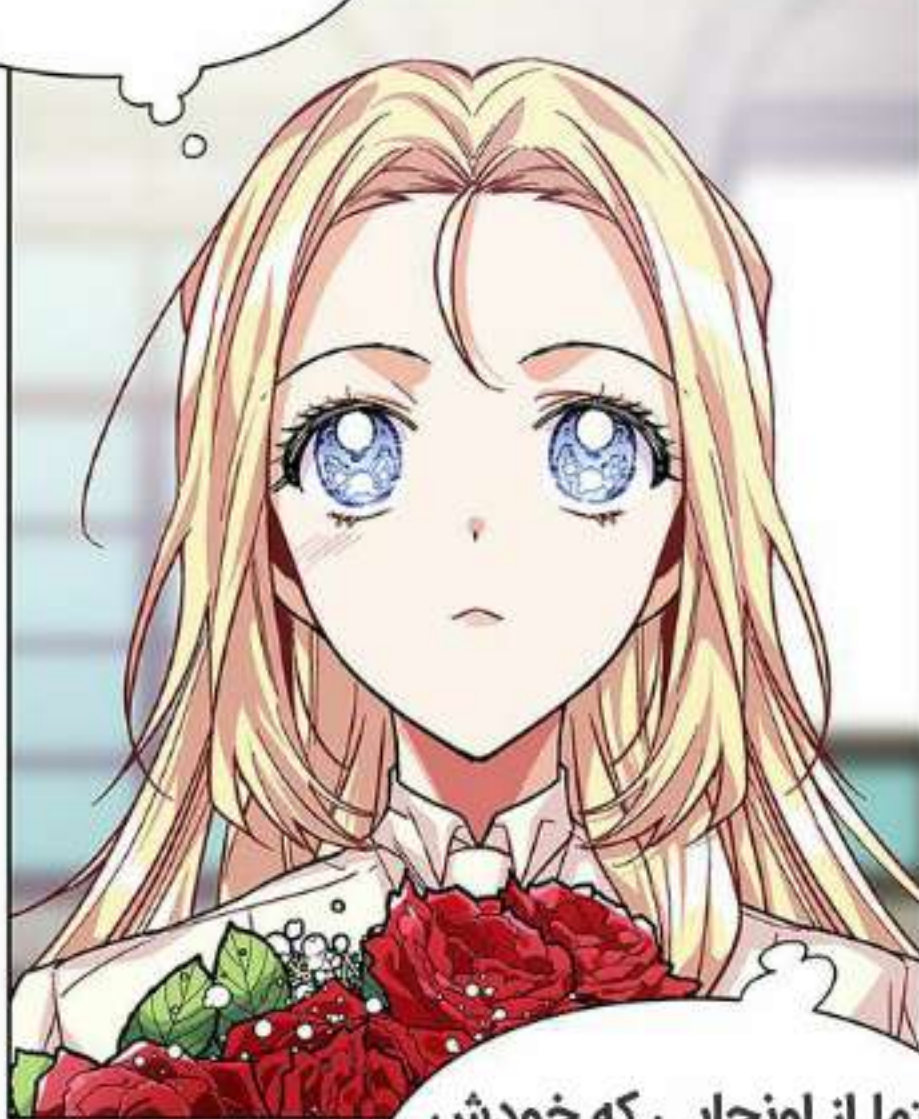


واقعا؟ آخه عجیبه...
ولی، ایشون همیشه به
شما نگاه میکنن
اشتباہ میکنم؟



...حتما دچار
سوء تفاهم شدی

مطمئنم این
کادوی تولد از طرف لّنيه.



حتما از اونجایی که خودش
نمیتونست بیاد از شاهزاده
خواسته اینارو بپاره.

ولی...

بی تفاوت



مطمئنم بردارم
نمیدونه چه زمانی،
چه ماهی...

یا چه فصلی
تولدمه...

چه خبره؟

روز بعد

سلام و درود!

مادام الیزه!

چیزی هست که
میخواید، مادام؟

خب، من برای جلسه
مشورتی اینجام. ولی اومدم
قبلش شاهزاده و بینم.

منو ببخشید، مادام.
یک پیام اضطراری...

...از طرف خط مقدم رسید،
برای همین سخته که ایشون
و الان ملاقات کنید.



پیام اضطراری؟
موندم درباره چی بوده؟

هنوز کلی زمان تا
جلسه مونده...

هممم

فکر کنم بهتر باشه
فعلا تجهیزات پزشکی
و چک کنم.



سلام و درود،
مادام!

جدی



سلام، سرگرد جان.
اینجام تا درباره دارو های ضد
عفونی کننده که قبلا خواسته
بودم صحبت کنم



میرم و دوباره چک میکنم.
ممکنه یکم زمان بیره، پس
لطفاً منتظر بمونید.

همه سرشون
شلوغه.



گزارش
کشته ها

کشیدن
!

...!







ادامه دارد...